

۸۶۱۷۲۳۵

خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۷۵۸۷	

۷۹، سماع حکمت و دیوان المعاملات

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب انوار حکمت، در مذهب العلویین، منبج الفخری، دیوان المعاملات	
مؤلف	ابو سعید محمد بن علی
مترجم	۱۸۵۸۷
شماره قفسه	۲۰۸۷۵۲
جمهوری اسلامی ایران	سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۱۷۵۸۷
۲۰۸۷۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم
هذا رسالة في انوار حکمت
العلویة التي في انوار حکمت

العلویة التي في انوار حکمت
وین بسایق الارواح باز با نور و الصلوة علی رسول الله و آلہ
و انما یلتزمون بین با و **اسماء** بحکم آئینا که در حق است و رسالت
بدان انقضاست ناضیه اند و قد جیات و تحصیل السبب تحریر و تکرار
تعلق در بافته اند نه بوجود و دنیا البواب بحکم بر دل کشیده و نه
بعرض اظهار تاسی و ملائت نمایند که تمام جانی قادر است تمام این
کلش و توفیق مظهر سار و دیده دل عابدان تا این کلمات که با نور
حکمت و موعود است مکرر کردن **الحس** بنده هر چند در تنی مضایحی
کرده باشد و بر نهضات اقدام نموده باشد و در قامت خالص
داو امر و مقهور بوده باید که از فضل آتی نا امید نگردد و در وقت
سجود به مات و توجع طعنه است نه با نیت بر دو مطالب و عار
خود استند تا نماید حق سبحانه و تعالی اکرم الاکرم است و اکرم الاکرم
بین آن بود که وقتی که کتبه کسی را عفو کند کرده باشد پس هرگز کتبه
دیگر با کتبه عفو نیست بلکه این آن کتبه است که از دلان بنده مکرر



۷۹ / سام حکمت و دیوان المعاملات

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: اندیشه حکمت و مغرب القلوب به مناجات العارفین و دیوان المعاملات

مؤلف: میرزا محمد علی، ابو سعید محمدی

مترجم: ...

شماره قفسه: ۸۷

۲۰۸۷۵۲

جمهوری اسلامی ایران

میدان ولیعصر

۱۷۵۸۷
۲۰۸۷۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم
 هذا رسالة انوار حکمت
 الالهيه رسالة انوار حکمت
 الحمد لله الذي نور سطره

الحمد لله الذي نور سطره القلوب بانوار حکمته
 ويزين بسايق الانوار بازيار نورته والصلوة على رسوله محمد والمؤمنين
 والجماعة الطيبين الطاهرين **بسم الله الرحمن الرحيم** حضرت آنه که رشت بهت و رسالت
 بيد اني فتاوت ناخته اند و نقد حیات و تجدد الباب خود و ترک لوی
 تعلیق در یافته اند به بوجود دنیا البواب حکمت بر دل کشا میدونه
 بود پیش اظهار تاسفی و ملائت نمایند که مقام جهانی عالم است این
 کلمات توفیق معطر ساز و دیده دل مارا بتاریک کلمات که بانوار
 حکمت موسوم است نور گردان **الهی** بخدمه هر چند از کتاب خاصی
 کرده باشند و بر منبهات اقدام نموده باشند و در قامت خلیف
 دلا و امر و مقبول بوده بایر که از فضل آن نا امید نگردد و در وقت
 سبوح همات و توجع ملققات **یماه** با نیت برود و مطالبت عباد
 خود را منتهی نماید حق سیمانه و کلمه اکرم است و اکرم الاکرم
 بین آن بود که وقتی که گفته کسی را معنی گفته کرده باشند پس هرگز گفته ای
 دیگر باقی گفته غدا نباشد که این آن گفته است که از دلانی بنده خود کرده ام



مقاله حق خدا را که از تاج پرتو او چشمت بخت خود دارد دور
زمان سهولت و آسانی خود را آستینانی او کن تا در وقت شدت
و دشواری ترا دست گیر و چون ترا حاجتی افتد رویا دنیا و غیره را
او مکن و استعانت هزاروی خواه و بپوش و آن که از خلق عالم در صدد
آن شود که نفعی که مقدر نباشد و مسامند و اگر خواهد که بگریز که قضا
بر آن سبقت گرفته باشد مؤلف حق گرداند و در وسیع ایشان نباید
مقاله در این مرغ لاهوتی که محسوس نفس با سوتی است بی تاثیر
جنبه که با بستن بخت مصطفوی است و هرگز و در عینیک با تبا نه
صالحه حدیه و سلم **مقاله** سالک آنست که روی براه حق آورد
و کتاب خدای را در جمل بدست راست گیرد و دست رسول
صلی الله علیه و سلم بدست چپ و در میان این هر دو در ششانی راه
پایند و سالک را از بهار جزیره حاره باشد علمی که راضی و یا
باشد تا وی را دست و ملازم سوار و ذکر که خوش و بی باشد
تا در تنهای و چشمت گیرد و دود حق که باز دارد و وی بود تا بگر
ناشایست نکرد و نفسی که بر کعبه می باشد تا از بهر بان بازماند
سالک باید که چهار صفت را بر خود بگیرد و صفت تا بر تنه فقر برسد
چون ابیض که کمر سبکی است موت اسود که صبر کردن برای مردم

نور

و موت آخر که خلوت نفس است و موت آخر که از پوشش خود که غایت
کردن است **مقاله** ما و ام که سالک در وقت خلوت صورت دارد
که ندانن بی خلی صورتی باشد حق حل و علا از آن صورت مخزن باید
دشت اما بی آوردان صورت باید و نیست **مقاله** در وقت
از وقت رسید که بی اما الله آن در وقت خدا خود اما چنان بود که
در صورت در وقت نمود **مقاله** چون ملک و ملوک بر سالک
شده شود و فنا بود و چون هسته سالک نیز پوشیده شود فنا
باشد **مقاله** فنا عبارت از نهایت است میراثی اله است و فنا
کنایت از باریت سیر فی الله که سیرانی اله است و قبی منتهی گردیده
را بعد از فنا مطلق که ثنای صفات و ثنای ذات است و چو بی
و ذاتی مظهر از لوث جبرانی از زانی فرمانده تابان در عالم انصاف
باوصاف آبی و اخلاق ربانی در ترقی تواند بود **مقاله** بی کمال
آنست که متابعت رسول صلی الله علیه و سلم لازم داشته باشد
و پایش خود را به تمام نیست گردانیده آینه شده باشد که خد
صافی و اخلاق نبوی و روی او نباشد و مرید صادق آنکه بنابر
تش ارادت و ایست خود را سوخته باشد و بصیرت دل در آینه
پر حال مراد دیده باشد علامت مرید قبول یافته آنست که با مردم

بیگانه محبت نتواند داشت و اگر چه بیگانه افتد ضایع نماید که مرغ
و نفس و سایر روزندان **معا** ملاقاتی نه آن بود که به پیوستن محبت
کاری کند که او را خلاصت کند ملاقاتی آن بود که در کار حق بیگانه
و حق از حق پاک ندارد **معا** را چندی آنست که از دنیا احوال
کینه و نفیست رضا و بی و سستی چهره عقد از عمل خویش بگوئی **معا**
نه بدست بعد از عدم کمال است بل خزانگی دلی از مادی و دنیا
لست بقدر دنیا دوست را با کمال فاقه را بهر کوی بند و پیوسته
علا لسلام با این نام در نگاه و اهد خوانند **معا** آنست که عاقبتی بود
بیکر باشد و سستی گفتن بیکر بهتر تن و کلام و کرم و سستی
معا را چست برسم چیرت و کرمی آن تلاوت قرآن
زیارت احوال **معا** فکر با نفاق علم و نفس اگر گفتن و تلقین
کردن باینست و در و سستی را به نفس نفس اینست هر سخن که از ذکر
غایت است و هر سخن که از فکر غایت **معا** در و سستی
آنست که بهر سخن بگوئی و چون تو از من نه بگوئی و چون بگوئی سخن
معا در و سستی باید که هر وقت وقت شاعت کند و
فیاض نماید که بران رزق اندک عمل اندک پاک گردانند
معا تصوف آنست که آنکه در سواد بی نبی و آنکه در کوی بی نبی

در آنجا

و از آنکه متوجه کردت بجای اخلاص آنست که عمل صالح کنی از راه کوی
نه طبعی و نه اهل که تر باقی نماند و از برای آن تر از ترک گردانند
فتوت آنست که برادران خود را محذور واری و درونی که از
بیگانه واقع شود ضایع نماید کنی که از ایشان محذور نماید چو سست
معا چو سست آنست که دل خود را از غفلت محروم کنی و نفس خود را
از هوا و زبان خود را از لغو **معا** چو سست آنست که مستحق دنیا
بیند را نه بخانه و آراوه آنکه از دنیا بدین کسی نرود **معا**
سستی و خلاص است از خود بیافست چو سستی و دنیا و شقاوت
بود در ماندن و از حق باز ماندن **معا** بر خفت کسی است که در
علم دهند و عمل ندهند و توفیق علم دهند و اخلاص ندهند و بهت
بیگان راه دهند و قبول ندهند **معا** چست از خود و حضور
بندرم نه عشق و بهت است هر که عشق و بهت سستی
از خود و حضور با حق بهت حقیقت و بهت آنست که خود
بیز حق سخنان و سخنان نماند و حقیقت و معرفت آنکه از حق بگوئی
نه از دلیل و حقیقت چست آنکه بخواهی و بخواهی بخواهی
در و سستی و آنکه در تصد عالم عشق بکند و از روی تمایل در
و آنکه هر چه از او غنیه بود و در دست در و سستی بهر مخرج

در هر کسی که زنده دارد مرگیت که بال بر ندارد
 سرشته روزگار دارد اما کسی که زنده ندارد

سینبی که از آن عالم بود و در آنجا افتاد و او را نشانند و اینم
 سرشته و در پیش را بر او زد و **مال** صوفی زنی است هر که
 بدو قدم بر روی نهاد و ابرمیت که هر کسی را سایه کند و باران
 که هر کسی را آب دهد عارف آمنت که دیر او و دوی
 فادخ کرد و اندازد که بشیر رو یا قبول بخت کرد و **مال** حقیقت
 رسمی چون باران تابستان است که نه ببارد و نه افتد و نه
 را بر آب کند قرب نزدیکی عارفان بود و قرب گویند
 تا مسافت نبود تا مسافت بود و کانی بجای بود و دو
 کانی بود **مال** که گفت و جد صوفیان بجای است و است
 نیاید که آن سر حق است و هر عبارت که بنده در آن لطف
 تواند کرد و سر حق نباشد **مال** است مران دار که تمام می
 که نه اندوه بودند و نه شادی ایس عین دیکم صباح و شام
 اندوه و شادی و غمت است هر چه صفت است چو است
 و چو است را بقدم داه نیست خلوت و شرک بر ابر است
 تا از خود نه پسندی و چو است نیاید لذت نیایی و پسند
 از خود شرک است **مال** عارفی بی بی باش و اگر خدای
 بی بی نه باشی خود بی بی بر نباشی زیرا که چون خود بی بی نه باشی خدای

نمی نامی

بی بی باشی **مال** اکثر اختیار دهند که خواهی بر و سر سجد و خواهی
 و در است باید که تو در سجد روی نه در است چرا که در است خانه
 تست و مسجد خانه او است مردم سه کردند اولیا که باطن ایشان
 بهر است از ظاهر ایشان و عیال که ظاهر و باطن ایشان را بر است
 جمال که ظاهر ایشان بهر است از باطن ایشان **مال** هر که صفت
 چهره و صفت چهره اختیار کند بدو در روان رسد و در پیش را بر
 تو مگر و اگر کسی را بر سر بر و خفته و تنی را بر زبرد دست و دست
 را بر عزت و تواضع را بر کبر غم را بر شادی مرگ را بر زنده
 کی **مال** صاحب میرت کسی است که چو همه مراقب احوال و احوال
 و صاحب احوال و احوال خود باشد و معاشرت با صاحب
 روزگار و معاشرت بمرگ و روزگار مردم کند که در دنیا
 موجب سلامت و در عقی سبب سعادت نکرد و بهر تن مردم
 کسی است که بجا دست پیش دستی نماید و بخلق خدای نفع رساند
 و کسی بدی نکند و از کسی شتم نیکی ندارد **مال** و نامیر می
 آنرا گویند و آنکه دی از خدای عارف نکرد و مرگ خود نزدیکی
 دانند و یکی که در حق مردم کرده باشد و بدی که مردم در حق
 کرده باشند و او را بوش نکند جای او یکی کند و هر که از تو قطع کند

ای بهید جا بهی بهیست
 نکر که کوی کجا بهیست

باو پیوندی و هر که حفظ نمیدی در تو کشت در دایره احسانش در ای
مقاله انسان سه جز است دل و زبان و جوارح دل از برای
 توجیه است و زبان از برای شهادت و جوارح از برای عبادت
مقاله حق سبحانه و تعالی سه گروه را دشمن دارد و پیر فاسق را دشمن
 تر بچنان دشمن دارد و تو را بیک خیر را دشمن تر بیکه را دشمن دارد
 و در دشمنی شکم را دشمن تر مقاله سه فرقه را دوست دارد و سه
 فرقه را دوست تر بایسایان را دوست دارد و جوانان بایسایان
 را دوست تر بفقیران را دوست دارد و فقیران جوان مردان را
 دوست تر متواضعان را دوست دارد و بزرگان متواضعان را دوست
 تر حق سبحانه و تعالی را دوست خواهد که بعضی از دوستان خود را دوست
 قیاس عرت از نظر اعیان محجب کرد و اندک ظاهر ایشان را بلباس غنا
 پوشانند تا اهل ظاهر ایشان را از اعیان و پندارند و بکار
 حال ایشان را از نظر باجرمان پوشیده نهد و دوستی آنکه با تو انجام
 کند زیادت باید از دوستی که با تو انجام کند و ترا از حق بخود
 خواند و آنکه با تو انجام نکند ترا از خود بچی فرستد مقاله دوست
 خالص آنست که در مصاحبت ملائت ننماید و در وفارقت فرا
 موش کار نباشد و در محبت و راحت متغیر نکند و در محبت

ناراضی

مقاله

مبتدل نشود و دوست مشفق آنست که چون ترا ببیند که از طریق
 و محب صواب بود و در وجه غرض کشته و قدم در شایع طغیان و
 جحش نهاده و در شایع هدایت توسی نماید و بقدر قدرت و
 در اعانت تو اهتمام واجب داند مقاله اگر خواهی که محبت
 و صداقت خود را از دل کسی بپائی به پستی که در دل تو محبت است
 یا عدوت او را از آنجا استدلال کن مقاله هر که دوستی
 عیب جوید و دوستش کم و هر که با دوست بهر عطفان خطا کند
 دشمن او را بسیار بود و هر که از دوستان چشم آن دارد که در
 تحصیل نماید او را نفس خود مقدم دارد و پیوسته بخود باشد
مقاله چون دوست خود را مصاحب دشمن نمیزاید که بر
 کران نرسد اگر چه محل افتخار است گذارد که از وی بخواهی
 رسد و اگر در مقام خیانت است خود این چنین دوست را
 دشمن از زانی و از سخن و در میان و دشمن جحش کوی که کرد
 کردند شرمسار نکندی و سرای که داری با دوست در میان منه
 تواند بود که یکبار دشمنی کرد و هر بدی که توانی بشن مسمان
 چه احتمال دارد که وقتی دوست کرد مقاله یاری و دوستی
 بایاران موافق کس و دوستان صادق کن که دوستی و دوستان

مقاله هر که دوست بی عیب
 و دشمنش کم و هر که با دوست
 بهر عطفان خطا کند دشمن

اسید زده که ایام عجم مخوام ماند
جشن فغانه جشن نهم مخوام ماند

کینه کاسه یار **حاله** را بیایه دوازده راقی بود در دوستی
جندان بهانه کن که سر حقیقت رسد و در دشمنی همدان غلو نماید
که با فساد و اطلاق کلمه دشمنی محاطت دارا کرد و دوستی
است دوست و دوست دوست دشمن دشمن دشمنان نیز
سه فرقه اند دشمن است دشمن دوست و دوست دشمن دوست
بجای دشمن کرد و دشمن با جهان و دوست دوست نمود اگر دوست
آن اندازی که دشمنی ترا بیدل و اجهان در دایره دشمنی
رانی با یکره دشمن را به اهل همان زشت و شمار دشمنان
نیاری **حاله** چون ترا کسی اندیشه دوستی افتد اول نقد اخلاق
اورا در زمان غضب بر چنگل ببار زنی اگر خالص بیرون آید
با وی دوستی کن والا اورا چلی سراسر خود مگردان **حاله** با هر که ترا
اتفاق تجارت و معاشرت افتاد باشد عقد دوستی نمند که
نا آذخوده را دوست نتوان گرفت بدترین خلق کسی است که
مردم را دشمن کرد و مردم اورا دشمن دارد این را می مردم روا
دارد و از خطا در گذرد و عذر می پذیرد **حاله** عاقل تر مردم
کسی است که چون دوست شناسیده است آن را بخدمت رعایت خود
احوت و رسوم صداقت اورا از خود دعوتی مگرداند هر که از آنجا

جشن مدارا کند از دوست و دشمنی این کرد و هر که در اخلاق
وصفات با دوستان موافق نماید از مخالفت ایشان دورمان
باشد **حاله** دوست هم هادق است که چون بر عیب تو اظهار
باید در اظهار آن نکوشد و چون بر حسن تو واقف گردد و یکی را بد به باز نماید
و چون در بازه تو اجهان کند و در دل آگاه دارد و چون از تو بوی خوش
رسد فراموشی نکند و چون از تو از خطای میزند بگوید و چون عذر
گوید بگوید **حاله** بر دوستی که بنا بر عرض و نیوی باشد بگویند
بر شیخ مبتدل گردد و هر دوستی که از برای خدای سبحانست عرض نیوی
است از برای توانا آورد **حاله** جرأت اهل بیاحت در دروغ
توان شناخت و دیانت از باب امانت در وقت داد و ستد
و وفای زن و فرزند در ایام فاقه و تنگدستی و وصفت و ستان
در بکیت و شرف **حاله** عاقل باید که از عداوت اصرار نکند
هر چند که قوت و شوکت او زیاده از دشمن باشد هر صاهان
ترتیب را بر تناول زهر آرزوی نیست **حاله** بر دشمن اعتبار نباید
کرد اگر چه دعوی خودت کند و بگوید و فریفته نماید شمه اگر چه در
اطهار اسباب بخت با لقمه خایه بگذرد اگر آب از جوارت آتش
طبیعت پرورد و مردی باز گذارد و جندانی چارست و گری

او بر ما غلب کرد و که به طبیعت آتش نزدیک شود چون بر آتش
یا بر روش بکشد **حاله** بریض را هم که ملی پدید نیاید از طعام
لذت نیابد و عاشق تا بدولت وصال نرسد آرام نگیرد و مرد
آزاد دشمن این مکر و دلفن با سپاهش نرسد **حاله** دشمن چون
از حیلتی در ماند سسل و دست بچینا نبرد و در صورتی دوست کار
بکند که هیچ دشمن نتواند **حاله** خرمند کسی است که اگر هر عالم در
خصوص او بفرزند او را با هیچ کس خصوص نباشد و دوستی با ائمه
جاسد و حیث مفید مکن که اگر هر مرد بی دوست نباید برود
دوستی را نشاید **حاله** هر که نه گوی درش روی و زشتی
بود هم کسی او را دشمن گیرند و هر که دروغ بگوید و وعده خلاف کند
و مردم را بیاورد و هم کسی او را دوست دارند و دوست خود
را در عین صاف یا دکن که دوست داری که ترا یا دکنه فایق
واقع و دروغ گوی را قابل دوستی نباید شناخت و دوست اگر
بزار باشد کم است بعضی هنر غذا اند که از ایشان چاره نباشد
و بعضی هنر دوا که ایما را چنانچه افتد **حاله** مرد باید که در
زمانی که بادستان حق سمی است و بجا محبت و ادب و اقیال خود باشد
و زمانه محبت را با زمان که شسته خوانند که اگر تعادیت یا بر

باز

او را خفت و اند **حاله** اگر دوست از دنیا باز ندرای باید کردی
دل بدوست دنیا بریخا دری که حق سبحانه و تعالی از دست تو بکشد
ترک دنیا بجز آنچه که زدن تو ترک دوستی دنیا **حاله** بدوست صالح
آینه و از دوست فاجر که هر که دوست **حاله** هر که از صفت بائی دوست
ولایت کند و دوست صالح بهفت تالی عیده **حاله** هر چیز از تیره
ایست تیره چشم رخت است و تیره قناعت راحت و تیره توان
ضمیمت عارف چون خلاف در میان بخشد و چون صدمه نشا ببرد
اقامت ببرد و آنجا سلامت بر کنایه است و آنجا جلالت و عبادت
حاله هرگاه که دولت روی نهد شرموت او خدمت عقل کند
و چون بکشتش و دیگر عقل او سر شرموت کرد و دوستی تواند
کرد و کند توافقه و جبر و توان رسید مکر بصورت پادشاهی توان کرد
مکر و جبر **حاله** چون بینی که در سیاه دشمن تو قناعت تو و عجب باش
و چون بینی که جعیت دارند از پریشانی اندیشه کن **حاله**
دو کس دشمن ملک و دین اند یا دشا بی علم و راه بی علم
بدوستی پادشاهان و خوش آوری طولان اعتمادی نباید کرد
که آنرا محال جدول کرد و این جوانی **حاله** سه کس را از همه چیز
چاره نباشد پادشاه را از سیاه است و وزیر را از امانت

و از جامی اینست نای که قیامت طاقی با قیامت پیش بر از قیامت
 امانی با وصیت محاسنی **ع** و کسین ریخ میبندد و برده و از
 بی غایده خود ندکی اگر عالمی کند و خود و دیگران که از خود و
 کند **ع** عالم باید که پیش گوشت نه آنکه علم را وسیله دنیا سازد
 که علم را هر قدر ببرد و دوست نه از سره دنیا و خودی عالم را متناهی
 منافع است و از علم از حای و در گذراند که هر دو طرف داردانی را
 در دست آن کم شود و پس آن مستقیم **ع** عالم را احاطه نشد
 که هرگز نصیحت علم موصوف شود اگر چه بی ارادت پیش آنکه
 هر بی ارادت عاشق بی در دست و اگر ساسی معرفت حاصل
 کرد و نده بی معرفت مرغ بی پرست و اگر عالمی عمل کوشش کند
 بی شوق و رغبت بی پرست **ع** عالم باید که دانند که دلیل وجود
 هم وجود دوست و بر بانی نهاده هم نهاده دوست **ع** علم
 زیور پرست و شب جمال همی کند زیور صاحب جمال را موافق
 ترا که علم بر کان را لایق تر آید **ع** معصیت از هر علم
 نمودن پسندیده بود و از علم پسندیده ترک علم هرگز نیست
 با شوقان توان صاحب علاج و با میر برین شرمه پیش بود
 بعد بر جبر و دست را تها که در آن را بی و عالمی را بیست

بنا کردی

با شوق و در آن را در وقت **ع** بی کایات از دینا پرست
 و از دل خود دست نیک و با تعارف و ستان نیک حق شناس
 با از آدینا حق شناس **ع** مردم بیار قسم اند از آنکه بگوید
 و در کسین جبر و کسین که در خود و در دیگران هر چه هست
 و دیگر بر سر نه و دیگر که در خود و در دیگران هر چه هست
 است و بی در دست سلطنت متانی اولی که از آن خود کرد
 شود و بر سر نه شود و اینم توانی با شب شب متانی بود و در میان
 عدالت مستحق بی طرف متانی که در ساخته شود و در ساخته
 که که در دامن آشنای خود کرد و در دست مستحق آشنای
 آب و علف و خوشی کند و بهر چه که در دست و بیانی که در دست
 در دست باید بر بی که که نه بود **ع** بعد بر جبر و دست
 تمام شود و از شوق خود و بی در دست و دست و دست
 که بر جبر و دست را شوق بر داند و در دست و دست و دست
 با و جبر و دست را و بیانی آب و دست را **ع** طریق بر دعوات
 شرف و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست
 واقع شود و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست

یکدیگر را در نفس خود و این که باقی بخت است تا باشد ضایع گرداند از اهل خود
 چیزی که باقی باشد و از آن جا به خلاصه باشد **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

و این

و این در آن روشی به هر چیزی است و اگر اهل حق باشد و اگر اهل باطل باشد
 دان نمودن عاقبت تمام شد به هر چه بود که حق است و که باطل است
 یکی است و از حق و باطل هر دو را اولی و اولی و اولی و اولی
 اگر و ظاهر او باطل است و این در رب العالمین تمام شد
 که در مقام خود شد و در این مقام

بر این ملک این مقام ملک
 چشم داشت از او آمده
 و این است
 و این است
 و این است

ای و اینها که می آید و حق است و در بر نوریت به هر چه شد
 باران خصلت به هر چه شد و نهنگسانی که زودیدار بودند
 در جهان با هر چه شد که هم
 حق است که هر چه شد که حق
 جابر حق از حق بر گذار
 اگر چه که هر چه شد که حق

و این در آن روشی به هر چیزی است و اگر اهل حق باشد و اگر اهل باطل باشد
 دان نمودن عاقبت تمام شد به هر چه بود که حق است و که باطل است
 یکی است و از حق و باطل هر دو را اولی و اولی و اولی و اولی
 اگر و ظاهر او باطل است و این در رب العالمین تمام شد
 که در مقام خود شد و در این مقام

بکار و مین و در حیات رحمت کرامت زمانی بکشت ایمنی و آید
 الما جاد **فان** حقیقت از خاک جود و جود و از کل
 تیر و طراز او و یکی جود و **حقیقت** هم آن کنیم
 از ایمان آید **فان** تو گویی هر آن که از کرم جان شاید
 چون حیات خاک را جان بآید و او ای ایمان بایست
 و عاقل و چون ایمان بخت جود و از زانی و از کرم
 از خاک و جود و کرم و جود و از کرم و از کرم
 جود و بدانی را خدایم **فان** بر عاقل و جان رسیده
 که جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود
 گفت مرا بندگان کار است بکار و از کرم و از کرم
فان عاقل و جود

۴۴۴

سوره ابراهیم

شتی جراتی و مابقی **فان** او ای ایمان و جود و جود
فان حقیقت از کرم و جود و جود و جود و جود
 مشهور و جود و جود و جود و جود و جود و جود
 معنی و جود و جود و جود و جود و جود و جود
 که کاشف سر از جود و جود و جود و جود و جود
 میافشد جود و جود و جود و جود و جود و جود
 و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود
فان حقیقت از کرم و جود و جود و جود و جود
 جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود
 در لباس جود و جود و جود و جود و جود و جود
 هم هم آن صافی **فان** تا کرم و جود و جود و جود
 هم در جود و جود و جود و جود و جود و جود
 نور و جود و جود و جود و جود و جود و جود
 شک را اوصاف جود و جود و جود و جود و جود
 ندارد افتاد **فان** جود و جود و جود و جود و جود

سنده الشریفه بطول ثمانه و قاصدی حبه المقتدره القاصد
 فلهذا جادت بر جلی من اجزاء و نوسانی که ای عالی نهاد این
 را بنیز برادر و مرتفع کنی و جهت تشویر از و چند این عبارت بود
 خاد و تجلی خد و خود خواه نیز فی العمل فی الزمان و احوال
 کامله و تکمل از خود و خلق عالی شده اند و حق باقی گفته مناسب تمام
 اما از روی اسم بر الکی که در بعضی از مواضع معنی فی استمالی باشد
 و استمالی فی وجود خارجی خود کرده اند و بعد حیرت اهل باور گفته
 اما از روی ذات زیرا که همانا که فی از خود و تنی گفته است و هر چه
 بوی خاصیت از صفات و الحان فی الحقیقت صا و از صاحب
 وی است نه از وی همچنین این طایفه علیه با المکلفه از وجود خود
 خالی شده اند و هر چه بدیش از افعال و احوال و اوصاف و کمالات
 جدا و محض حقیقت است بجان و روح که در ایشان ظاهر شده است
 و انما امرت به مظهریت میثقیست و لهذا فی الحقیقت المولود فی
 مفتوح الکتب المعنویه غیر الی الله و انما له الغائبین فی الحق
 الباقین قدس سره بنشوازی حق حکایت میکند
و جدا جدا حکایت میکند کثرت فی الکل که گوید و مع بدیم
 می نیم جز خروج و در بای قهرم از وجود خود و حق گفته است

نیز

نیست جز غیر وجودم ای فانی از خود و قسم باقی حق شده بایک شیخ
 یکبار در حق آمدیم با حق دار خود و میر آید هم سر و دل که حق میگوید
 باب دستار و قوس گفته است من بدارم رب الا انک باید از یک
 کلام خود ظهور نموده و حقان خواه از این قبیل بود و حق خروج از صا
 قدس بانه از او است هر که در افتاد با خاک نرند میگویند که
 از یک جلد است که اندک دفعه نزد یکان نیست از یک جلد میگویند
 نیست است کاه شرح گفت همان هم بیدار از او با بر جانی هم
 کاه که هم نزد قرب وصال بخشیم پس زوق را پس و بعد حال
 هم شایع را میان میگویند هم خدای را میان میگویند هر چه
 نظم و نظر اندر زمین نیست الا الله بجای حق است از حق
 خوشی بای جان فزا شوی در شش جلد یک نوا رفت
 خوش باید و طرود را تا بگویم حال و دیگر شده بار چون باریان
 می نماید این سخن بنهم هر گویی بر دهن و می تواند بود که مراد
 از حق قلم باشد که استعاره کرده باشند از برای ایشان مذکور اگر
 بعضی اوصاف و احوال که حضرت جلی بر حق از او گفته است
 این معنی می نماید و جامع میان ایشان آن باشد که هر کس
 و کمالات و بیکی فی الحقیقت سنده بوی نیست بلکه ظاهر

و جرم
 به شش
 دراز
 نایل
 شش

آید کوان تازده سده کی آید شید کمد بر نازی بر ناز
 ده شند بیکد از بهر ناله های زار تا شود قریب قریب
 از دلال روی بر تابد ز دل از اجتناب زود شتاب
 سوی حسن لایق خجسته های بال همت باز کن سویا
 و صلیت و کبر و داری غنی شیرین معانی تا بجزد باکی
 اندر نفس زانغان بای بند بود مری ما کرده طوطیان
 شکرستان بای قدمت آشیان با شکر خوانان هم آوا
 ده "شکر افشان شکر خاوده" سزل اصل فرا خوش
 شد همت گزیت مغربتم آغوش شد همت
 دل زیار دان کن بر برید دامن از اهل و خار حیدر
 وقت شد گز و دستان یاد آوری رخت سوی منزل
 اصل بری بای از شد آمدن بای کی قصه بیخاتم
 طی کتی جانانی در کفر با بود خوش روزی در قبله جود
 خویش باوی از جان بکدن یک دوستی بیک خود
 بجز ساری او شری در تنهای او شوی فانی تمام باقی دعا
 دید با منی و لطمه تمام شد کار من
 نظام شد فی بد الصیف
 ربانی شد فی مع
 در قافیه ایان
 کاش و

مثنوی

دران خمار مقامی نور تاب
 دران منزل بود کشتی کز
 اگر دیند و فیه پیش آید
 بنور کبریا بیدر کوشش
 بجز در و جان دل از غرق
 دران منزل بهار حبه
 مقامی در غلبه ایان است
 بجز در و جان بیدر کوشش

در بختی آب دکن هم دور بید
 دلی بیکد کشتی ز او معش
 لنگر کز دل و دل بر کز فانی
 بای تو بیدر کوشش
 رسد و عالی لاهوت بی با
 شایسته با فیه غرق کوشش
 جز از کون و مکان دیگر جدا
 شود بیدر کوشش

بریزم اشکها و در کشتن
 بهر دم تو بیدر کوشش
 کبریا تو بیدر کوشش
 بجز در و جان بیدر کوشش
 بجز در و جان بیدر کوشش
 بجز در و جان بیدر کوشش
 بجز در و جان بیدر کوشش
 بجز در و جان بیدر کوشش

کرم تو به ز سر آغاز اکنون
 نقش تو بیدر کوشش
 روز تو بیدر کوشش
 بجز در و جان بیدر کوشش
 بجز در و جان بیدر کوشش
 بجز در و جان بیدر کوشش
 بجز در و جان بیدر کوشش
 بجز در و جان بیدر کوشش

حاکم

چنانکه گفته ام بلا رفقت
 و جو آدمی از هر سو جمع
 یک نفس در یکی روح و یکی دل
 شریعت راه کن آه لغت
 حقیقت راه جان سیر بهشت
 اگر طالب بود صادق در راه
 در آن مثل چهارم صفت بود
 اگر خواهی که با فی راه یابی
 قل اندر بصورت نوری در زن
 میگوئی سحر دل آبا که در دل
 بعد از برانیت راه آفتاب
 بده من نفس خود را که آفتاب

اصفا فی نفس را بگذارد از کثرت
اصفا با نفس و شوقها بگذرد
بچه در ناز و کریمه و شوق است
جود را بیک صفا دروغ بگوید
تخلی اندر صفات دانستند
صفای قبول بگویند و کمال دست بوی
صفای با دل و شوقها بگذرد
صفای با دل و شوقها بگذرد
شوق و شوقها بگذرد
باید هر یک را قند را بگویند

چو این کوهر بر مدح مصطفی صفت
 و منور از انوار صلاح المومنین
 سبیل بود و دایم باطلانیت
 لظا هر اهرم بیاطل باطلانیت
 بودی هر طهارت از نجاست
 الهیات باطن آه از نجاست
 چو وقت از غار وقت بگذرد
 خوالیق در جانت بهیچ معیار
 ز دفع تا دفعه منتظر باش
 بد کرم یا بفکر یا مستغرق باش
 سستی یا کسب کو الامور ورت
 خلی تا در نیفتد در صورت
 بهر حال خدا را شکر میگو
 بهر حالی که باشی باطل باش
 بخود از جمله عالم تو جدا باش
 مده سر و دل حق را عانی هر حال
 در وشت ره شاید تا غر از ان

خوان نفس را چون در بر بند
چو لیس سوزد این بختی بخت
پس آنکه رخصت است
بهر و حضرت حق باکر است
ندامت را اما می نویسد کرد
همه اقتدا کن از دل و جان
اگر خواهی که با تو حق تعالی
سحق قدرت زگوید به مثالا
خوان قرآن کلام الهی
اگر خواهی سخن با حق بگو
قدیمت این رقیق مثل نه از تو
بگذرد آید سپید و در سایه
نار اندر حضور و دل درو
شب در وقت پیکر و باطن
پوش آید سپید و در سایه
نار اندر حضور و دل درو
ز دنیا ترک گیر از هر دین تو
که یارید با ملک و با یقین تو
چو باید رفت از دار دنیا
پرا بیدار بودی در کار دنیا
نباید سبب دل برین بفرزند
باید بود و تنها با خداوند
زهی غفلت که ما را کور کرد
که یاری مرکب اندل دور کرد
بغفلت دنیا و دنیا خلق مغرور
که یار جگر را کرده ز دل دور
ز دنیا اهل مانند بر بگرین
چو بگرین با تو با در و بی گزین
علی یقین دنیا قطع کرد
ضرب دل بسوزد در حق و در حق

اگر در دل

اگر در دل بخت حاصل آید
دعای هر که اندک خواهش آید
مردان را نباید هیچ بدین
که هر چه را که بیدار است درین
اگر چه بد که در سلوک کنیند
پس آنکه بهتر که بیدار است
ز نیک و بد چو چند بار گوید
ز اسرار نهانش باز گوید
اگر چه بد که در سلوک کنیند
پس آنکه بهتر که بیدار است
شالکس را بگویم کوکب درید
در آن نقش هر یک از حق در
عنا که اندر جهان پیدا دید
باید تا دهد از رشت سبب
اگر آن دیده بان در حق تو
بجز غرض نبوده هیچ بود
خطر در راه وین بسیار است
کس نگوید بر از نور باشد
چراغ از نور باطن خود بفرزند
بخواهد که بختش تمام شود
یکم خوردن یکم فتنه گفتن
بکم باید بهم با خلق بودن
اگر یک ذکر گویند تا تمام
رسد کارش بفضیلت با تمام
چنان حاصل شود در سلوک
چک چک کار کار با شمس
دو چشمی و لیس را بر بند وین
دوست تا دهم که گشته آواز
عروس محروم از رخ نماید
ز حسن خودش عقل از نور باید

یک ساعت ترا بهشت و چهار
در آن حالت متعجبی بود
در آن محبت بی شائبه
نماید و بر یوسف ای انوار
زبان آبی و کل هم دور باشد
روان حق مراد را بی نیاز

درین ره مرد را بجز بفرزند
نخستین در قدمی بفرید
بدره بزه قضاوت با بیدار
لبیک صبر را در پیش برکت
اگر چیزی بود در ملک دلی
ز ملک خوشی تا برون نیاید
مقا فخر پس عالی مقام است
بجز صاف و نیاید در آن
طریق فقر را از بی شکست
در آن وادی بس که گشتند
بجان باید برکت آن ره نازک

ناله بود

شکم پر درد و اندک است
میان کفر با راه فقر است
نشد به خوف غالب بر جان
مگر انگرس که بازو جان کن
درین ره و حق را خوف
میان هر دو باید بود و مارا

نظر در معرفت چون وقت کن
برون آرم ز دریا و کوه
لباس ز به نقی تا بپوش
شراب معرفت بیک بپوش
کعبه کو معرفت را که حاصل
مقامی قرب حق را گشت واصل
بیا باید تفکر در قدم کسود
که از خاک مختصر مودم کرد
زهی خاک که از خاک انقدرت
و بودی آدمی را که مصورت
بگوهر ما خبری کرد آنرا
بنفش روح درین کرد جانرا
بصر را داد پنهانی که پند
کمر را داد قوت تا نشیند
زبان را داد کو بیانی که گوید
خرد را داد و انانی که جوید
و کرد بهشت بکراخی و بار
روانی داد هر یک جمله مارا
چو از خاکیم و از خاک گردیم
بجان اوین حیرانگ گردیم
بدین گونه چو شمس از افلاک
نشیو عارف کینه حاصل شد از

ندان که عشق اندر دل قدامت
 جگر بر خون زرد و دل غلامت
 بخت جان درین عالم باشد
 نه تنها مانده لایقش بیاید
 محبت کرد فلان هر صورت
 همان صورت شود در دل شکو
 محبت در دل است و عشق بر جان
 تنم از تاب چون زلف چکان
 بخواب چشم سر محروق دیده
 کل من کوش جان تو ای دیده
 ز سر تا پا همه زان جمله مشتاق
 بسوی دوست خود کرد و مشتاق
 اگر عاشق شود در باد معنوق
 نیاید باد او را غیر محنوق
 نهان اندر نهان چند با شس
 بگویش دل کز تنم و خیالش
 نوشی عاشق بظاهر و حقیقت
 نوی معنوق باطن و ظرافت
 نهان با نویس پیدا آشکارا
 شود عاشق بروی خود نکارا
 فنا در جگر پیچ فتنه است
 بقا اندر لقا و ایم بقا است
 اگر کردی تو در تو صد فانی
 بخی یا با بقا و زنده کانی
 فنا ترک هوار نام کردند
 بقا جمله عشقش اشک کردند

بنام

خاسته موت هرگز پیش را
 نه هرگز اولیا و انقیاد را
 طاری نماید از نقل باشد
 نه سخن کار دنیا غزل باشد
 به باد است تو هم بکس باد
 دل خود را از ویش پاک تر نو
 مسافر باش و ایم راه برو
 قدم را به کس دارد جانگو
 چو ره دور است منزل نهانیت
 بقیع را تو نشه کن بد بر غنائیت
 صورت با بی بیرون از دنیا
 ره حق پیش کس در پس روان
 همان متر که اندر سبیل است
 اقامت کردن اندر دلی است
 سفر از نو و دلی به یادش
 خبر و نیاز بین خاک برگرد
 زهی نزدیک دوری از دنیا
 اگر یکت هوا مردند اسپه
 بهر یک جایب یا بهر سپه
 ز هر عالم غیر اسپه بهر سپه
 درین هر چه کار بود و بزم
 بنظم آورد کس از این بر نفس
 مرید از این راه است که بجای
 مرید را درین راه است که بجای
 کسی باده قرآن تا صحبت
 تمام است این سال و صحبت
 تمام است این سال و صحبت
 کنون شد نام هر خوب القوب
 گفت نم

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد سجد و ثنا بعد مرافق کبریا که سینه عارفان محزون
اسرار خود ساخته دل و دل مجربان از خبر خود پاک نیستند
و در دوا فریبان پاکیزه خواجگان کائنات و خلاصه موجودات
الحمد محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بشیر و نذیر
و ما از سلسله انوار رحمتی که از عالم بر مشرف
و مخصوص است و بر همه یاران او و علی الرضا و اهل بیت
ای عزیز و فک الله العیوب و بی عی
که این چند کلمه اهل معرفت و قاعده طریقت و حقیقت
جمع آورده شد و آنرا نام نهاده اند متوقع
از کرم و باب الهه تا از فوائد و شایسته انبیا و افاضه
عاصم آید ان شاء الله تعالی عزیز زنده بار غیر متوقع اتمداد
نکته تا بشیطان نشوی غافل میباش تا شیطان بر تو راه

نیاید

نیاید مغرور شود تا بکمال نگرانی دل در مشغول
غیر غالی کن تا راحت یابی همه دوکار حق بخش تا کار تو
ساخته شود و جزئی دوست نگر نیست نگرانی در
کار اندیشه و اهتمام کن تا کفایت پیدا آید و دل پاک
مبند تا زبان نکلد و کس را عیب کن تا عیب خود مبرا شود
و در تنگنا میسر کن تا فرج پیدا آید و طبع از دل دور کن
تا نور نگرانی و بیکاریش تا همه بیکت پیش آید
و از همه بومید شود تا ابدیت بر آید و کار با خلاص کن تا
در حال طریقت با با و هم دنیا و دین را دل تباد نشود و راستی
و در تا برستی و کینه بر کس مکن تا در کینه نبغی و کس را حقارت
ننگر تا نور نگرانی و از جهت دنیا اندوختن میباش
تا بیکان نشوی و قدرت نعمت بشناس تا از تو نشتند
و از همه پیدا کن تا حق بر کس و غم فراغ شود تا اهل کونه
شود و سرگ را بد کن تا دل بد دنیا نگر آید و ترک
کننده کن اگر ملاوت طاعت میخواهی و ترک مرام کبر

اگر نقشه ملل خواهی و توفیق از کس مکن تا غایت یابی و در نتیجه
 کن تا بر سر کار برسی و در خود چنین تا در پیغمبر و از خلق غفلت گیر
 تا بجای انس یابی و سرگرمی را بجای آر اگر لغت بد و دنیا بخواهی
 و آئین مباحث تا امان یابی و باقی بخش اگر عیال مایه و آن تو را
 و خدمت بر مکان کن تا بر بزرگ برسی و کبر بر پیش بر اگر عاقبت تو را
 و خود را بجای بسیار تا بسامان شوی و دست و پا صفت و توانا ملک
 اگر دولت خواهی از ائمه رو نما و مانند نشوی و خود را هیچ قدر منته
 تا بقدر کردی و از محبت الهی دنیا بر سر هر تامل تا بیک نشود
 و از حق بین تا از خود غافل گردی و توفیق از کس مکن تا بیک نشود
 و دمت بلند دار تا قیمت تو بهر ابد و بر هر کس انگشت منته ناما
 خود نمکروی و کوفه نهی که تاره یابی و هر کس پیش تا خود را نگردد
 و توفیق از حق بین تا غره نشوی و کردار خود را قیمت منته تا قیمت
 کردی و دل با کسی به تازیان رده نشوی و در کس مسکن اگر خوش
 داری و از هر مفلسی اگر محبت بین خواهی و بر ماست تا بیک نشود
 و در بند خیزی ماست تا از او شوی و بعد طلب تا بسایه بی و محنت

نگاهدار تا غم نگردي و خود را در میان مسکن تا معرفت رسمی و توفیق
 با کسی تا طریقه نگردي و سودا بی بین گیر که در آن سود کنی و خوشم فرود کن
 تا از دست نمانی و بیک پیش تا مقبول شوی و کاری کن که عاقبت
 بر شما نماند و در حجب خود فرو شو که کاری و کار دیگران کن
 اگر بکار سیاه و با هر نری که کن تا از دشمن بر ده و بر لغت کس مسر
 کن تا عاقبت یابی و مانند کس تا بیکم دی و بر زیر دستان شفقت
 کن تا در این یابی و در این کس تا بیکم دی و بر زیر دستان شفقت
 و در این راه باب تا خوشی یابی و بدو بسود و اندک عینه کن
 تا برکت یابد و بدو بسود و هر که ده تا عیال بر تو مانع نکند
 و در معاملت سخت مسکن تا کس نکردي و با هر سانی کن تا
 برسی و دیگران را از خود بهتر خواه تا از خود غافل یابی و در نتیجه
 بگذارد تا تیر و یک سهم و شمس نشوی و با هر ماستی اگر مردی را
 و انصاف از خود طلب اگر بخواهد و خدا را یاد کن تا دل در پی
 نشود و در مانند کما نرا در یابد تا در غایت و در گذار تا از خود
 گذار اند و از آفتابی کان بگذر تا در پیغمبر و سودا و دنیا نیز

میں ناکو نشوید و ہر بام و تالک نکوئی و منبر حق منبر حق اگر
ظالمیہ و خلاف ترکہ تابست ملای و از ملک حق بقا سدا
مشرم دار تا عالمی نشوید و اقتادہ را در باب ملک و ملک و ملک
و با هر کسی بن تا تباہ نکروی و ترک لذت کبر اگر لذت بنی
و انصاف خلق و نہ تا سنگا انوی و آن ملک کہ حق نہ پسند
و آن کاری کہ حق نہ پسند و نگار حق کی تا مقصود
رکس و با کسی مستیز تا از کشیدہ بریدہ و آنکس کہ باو توبہ
کنند باوی نیکن تا قدر تو پشوراید و پندار حق تا و زود غنا
نور خیاہ و بار عبادت بر کبر کہ بکون بسیار و باقی فخر و دگر
دندان بسیار اند و همه طلب کرد و گمانان همراه اند و سر رسیدہ
در نہ تابرہ سفر آسودہ روی و سر فرو چکان تا چند بر غرور و دگر
کار حق کہ تمام شود و سر بر خلا فرمان نہ اگر منہ و خود و واد
میلانی تا خود و نشوید و و ویت آن بہ کہ برای حق خود و خوا
حکاز سر فرو و آرتا بر سر فرو و بار خود و بر کسی منہ تا خضر و نیک
و بزرگ و هیچ کسی من تا خود نکروی و جان را باز اگر صا و نیک

و

کسی را چرخ مستانی تا گرفت نکروی و در با و نشوید و ہر بام
سیر ملا و ہر بام تا گرفت نکروی و ہر بام طلب اگر ہر دی و داد
خرا بکر اگر مانتی بکس و دکان تا سود کند خود را بکس تا خود را بکس
الطیش جوہ و از دل و دکن تا بکس ان نشوید خود و سید با کس تا
بیدہ بکس نکروی خود را و در و دار تا راست یابی گفتہ نشوید تا سود
خود را کم کن تا خود کس نشوید تا سید با ہم مالا بکس مشغول نشوید تا
خود کس حقش استوار و دگر و حق کس گفتہ دل کہند کہ کس
تخلات کویر بہ و کس بکس بکس با بکس بکس بکس بکس بکس بکس
نہداید و وقت را بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس
طبع از خلق بر دار تا بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس
نفس خلایق کس اگر دگر بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس
بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس
مکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس
کہ کم نشوید بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس
بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس بکس

تا بگوید در حال با ادب باشد ماره نای با دوست کن خود را
 و از خوش کنی قدر خوش بشناسی تا با قدر کردی کار ماند بکشد
 تا زمان کنی از حق بازخواه تا نصرت یابد کار امر و زبرد و احاطه
 کنی تا بجزرت در زمانی وقت کار و دیار تا و خسته نشی و بیکانه
 را اندر حق مکن از اگر غرت داری حقوق است و بیکانه را از دوست
 نگاه دار و در حق بجزرت تا از خوشی خلاص یابد نقطه علم و فضل
 نیکه دار تا معطل نشوی و دل بر اندازد و قید کنی تا و در بار آتشها
 بسیار از دل دور کن تا بماند شوی علم نادانی خوان اگر خود را
 خود را انگشت ساز تا کو با کردی شب بیدار کن تا بوی محبت با بیا
 یا و خدا هر محبت است تا و این نفس را در کار و زمانی ترا
 در کار ندارد و حاصل کن تا در میان با دوست از
 کدانی مدار اگر چه کنی و در بار از عیب مردمان چشم بپوش تا
 خود را مضایقه کنی تا با و یا نصیحت کن تا بکعبه رسیدی یا بار شو
 تا بار یا یا از خود با کسی بگو تا کنی بهر بار یا یا از با کسی نشی
 اگر سود نخواهی با کسی نهان یا بیک شخص یا با خود کنی چون بملق

یا

بهشت تا زمان کنی به هر مائش چون با خدا باشد تا به یابی محبت
 یا بیکان کن اگر چه بیک شخص یا به هر مائش تا و در بار از هر کس
 شو اگر بیکانه به هر مائش و تار که کنی با بد خویشان بهر مائش آید
 تا زمان زود نشوی تا خوش باشی تا بری کار خود بهمان طاعت
 بگوید از اگر کسی خواه تا از زود نشوی با دیگران خدای شناسی کنی
 تا عاقبت سود کنی یا حسب چوین و از دیگر اگر محبت داری سود
 و در میان خود بیکانه یا از کسی بپوش چوین و از دیگران دل برباید و در
 اگر می توانی تا راحت یابی تا در جای منز ناجای رست قطعه
 را خور و بیک کار اگر در جای با کار یا یا نشی اگر چه بیک کار

فصل فی الخاریج مسدود

همه عالم خیر الی الله بنی محمد

نظم کوچه

هفت قدم اندر سگانی
میگذاشتند بر کوه و در
بوکله در کوچه ایستاد
روشنی از در کوچه آمد
بهر کف در دست
آن کسانند بار سوار
اول آنکه میفرمودند
دور آنکه میفرمودند
سیوم آن ناکه در نما
چهارم آن ناکه در نما
پنجم آنکه میفرمودند
ششم آنکه میفرمودند
هفتم آنکه میفرمودند
یغامت ناز نیک دارد
نست عامه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على
رسوله محمد وآله الطيبين الطاهرين بعد داعي كافة اهل اسلام
والمسلمين ابو سعيد عمر غفراري اين تصنيف مختصر
بر داشت فائده مسدين **در** نام نهاد شد چنانچه
در همه اهل شريعت ظاهر گردد **مردی** حنفی مذهب
دختر خود را بمذهب امام شافعی بفرمود و او نکاح را
باشد بانه **نکاح** باطل شود روايت باشد فاما دختر
مذهب شافعی در مذهب امام اعظم بياورد **در**
اول در بيان نگاه حامله **مردی** عورت حامله را
نکاح کرد نکاح باطل باشد بانه **در** محیط ميگويد
فاسد باشد **مردی** در عورت غيري عورت را
نکاح کرد فاسد باشد بانه **در** خاقي ميگويد فاسد
باشد **مردی** عورتی را بکاح فاسد نکاح کرد
بعد شش ماه مذکور را پسوند نسب ثابت **مردی**

المورد

با عورتی که نکاح و عودت را حمل نماید بعده اين عودت
و مردی دیگر نکاح کرد نکاح نیز باشد بانه **در** واقعاً
حسامي ميگويد نکاح جائز باشد اما و نمی کنند ما دام
که وقع وضع حمل نشود و طلاق نکند **در** دوم **در** بآ
خواستگاري **مردی** زرو نقره و جامه و شيريني
و غير آن برای خواستگاري پس خود بر پدر دختر
فرستاد و پدر دختر نیز چیزی بپسندیده نصرفت بدل
نقره و نقره پيش آورد و بآب قبول شد بعده میان
ایشان قسم بچنانچه پدر پسو کرد زرو نقره طلب میکند
و آنچه سده است باز میدهد حق طلب چیزی که فرستاده
است او را رسد بانه **در** رقتیه ميگويد حاجت طلب
باشد چیزی که فرستاده است پس پدر دختر طلبید
سوال چیزی که بدل زرو نقره که داده است حق طلب باشد
بانه **در** رقتیه ميگويد او را نیز طلب باشد و شانی
اگر دختر کلاه پدر دختر تلف کرد بعده هر یکی را حق مهر

باشد یا نه **سوال** در قنیه میگوید حق رجوع نباشد **جواب**
 سوم در بیان مهر **سوال** مردی عورتی را نکاح کرد بغير
 مهر چنانچه باشد یا نه **جواب** در کفر میگوید روا باشد **سوال** مهر
 چند درم است **جواب** در کفر میگوید اندک مهر ده درم
 شرعی است و بسیار مهر هر چه برائی زیاده از دم شرعی
 راضی چنانچه تعیین کنند **سوال** مردی دختری را بپهر مثل
 بر دی نکاح کرده داد بعهده دختر بالغ شد مهر خود را از
 شوهر طلب میکند **سوال** میگوید که مهر خود را در محاله
 صغیر تسلیم پذیر تو کرده ایم و پدر نیز قبول کرد عودت
 من کرده و ارسد یا نه **جواب** در فتاوی خانی میگوید که بشا
سوال شوهر مهر که پیش از آن خسر خود را داده بود طلب
 میکند یا نه **جواب** در فتاوی خانی میگوید شاید **سوال**
 مردی عورتی را نکاح کرد و او که مهر نکرد و یا گفت میان
 ما مهر نباشد بدون شرط نکاح کرد و بعد دخول طلاق
 گفت چه لازم آید برون شرط **جواب** در کفر میگوید مهر مثل

این
 در
 کفر
 میگوید
 مهر
 مثل

لازم آید **سوال** عورتی به شوهر خود بعد از مردن شوهر خود
 چنانچه روا باشد یا نه **جواب** در فتاوی خانی میگوید روا باشد
سوال شده و گنیزد که و سکا تب و مد بر دادم ولد بغير رضا
 مولای نکاح کند روا باشد یا نه **جواب** موقوف اگر مولای روا
 دارد روا باشد و اگر در کند و ور شود و اگر بند خود را
 مولای از تن کرده بخوار شود عورت حصره بنده من گوید آن
 مهر خود بخته شود **سوال** اگر بنده نسری میکند بغير از
 مولای روا باشد یا نه **جواب** در فتاوی امام زاهدی میگوید
 روا باشد اگر بنده مازون باشد **سوال** بنده را چند عورت
 روا باشد **جواب** در حدایه میگوید در عورت **سوال**
 اگر بنده غلام و گنیزد خویش را نکاح میکند بغير از
 و رضا مولی باشد یا نه **جواب** در کفر میگوید روا نیست
سوال کافر بی بغير کوهان و یا در عادت کافر دیگر عورت
 بخوار دهد روا باشد یا نه **جواب** در میان ایشان رواست
 اگر اینچنین کافر بی با عورت خود مسلمان شده همان

نکاح قائم دادند یا نه و یا نکاح جدید کنند **و** چون
 نکاح قائم دادند مگر آنکه میان ایشان قیامتی بنزدیک
 باشد **و** اگر عورت کافره مسلمان شد شوهر او را
 عوض اسلام کنند **و** اگر اسلام نیارد طلاق افتد یا نه
و طلاق افتد **و** معاد رو پدر یا شوهر کان صغیر اند
 یکی در میان ایشان مسلمان قهر بخورد کان دیگر تبع
 مسلمان شوند یا نه **و** اگر زن میگوید تبع مسلمان شود
 اگر مادر مسلمان شد تبع پدر نباشد **و** در خدمت
 کنیز **و** اگر مردی دو عورت دارد یکی بکود و هم نیمه
 قسمتی میان ایشان برابری باشد یا نه **و** اگر زن میگوید
 برابری باشد **و** اگر مردی را دو عورت نکاح داشت
 یکی پیروی جوان میان ایشان برابری باشد یا نه **و**
 اگر زن میگوید برابری باشد **و** مردی یک عورت
 در نکاح داشت پسر گشت و عورت جوان در نکاح
 آورد قسمت میان ایشان قدیم و جدید برابری باشد یا نه
 جمله

در حدیث میگوید برابری باشد **و** اگر مردی یک عورت
 در نکاح دارد و دوشتری نو در نکاح دارد قسمت میان
 ایشان چگونه باشد **و** اگر زن میگوید دو روز از آن حره
 باشد و یک یک روز در قسمت کنیزکان باشد **و** عورت
 حره در نکاح مردی دارد و دوشتری هم در خانه دارد دختر
 میگوید که خانه علی احمد مراد باشد که خانه علاء
 طلب کند یا نه **و** اگر زن میگوید و خانه میگوید تواند
 زیرا که کنیز یک هم در خانه است **و** اگر مردی مسافر
 شد میخواهد که حرام بیزم بر او بی حق میگوید بی
 روزم کنیز یک میگوید ما روزم مرد مخیر باشد هر که اعراض
 بر او خود بود یا نه **و** اگر زن میگوید افضل است که قرعه
 باندازد کسی که قرعه افتد هو تو را بر او خود بود در سفر
و اگر عورت نسبت و ثبوت خود به عورتی دیگر
 بخشد روا باشد **و** اگر بعد بخشد رجوع میکند یعنی
 بکود حق رجوع باشد یا نه **و** جواب در کتب میگوید

در حدیث میگوید برابری باشد
 اگر مردی یک عورت در نکاح دارد
 و دوشتری نو در نکاح دارد
 قسمت میان ایشان چگونه باشد
 اگر زن میگوید دو روز از آن حره
 باشد و یک یک روز در قسمت کنیزکان
 باشد
 عورت حره در نکاح مردی دارد
 و دوشتری هم در خانه دارد
 دختر میگوید که خانه علی احمد
 مراد باشد که خانه علاء طلب کند
 یا نه
 اگر زن میگوید و خانه میگوید
 تواند زیرا که کنیز یک هم در خانه
 است
 اگر مردی مسافر شد
 میخواهد که حرام بیزم بر او بی حق
 میگوید بی روزم کنیز یک میگوید
 ما روزم مرد مخیر باشد هر که
 اعراض بر او خود بود یا نه
 اگر زن میگوید افضل است که قرعه
 باندازد کسی که قرعه افتد هو تو را
 بر او خود بود در سفر
 و اگر عورت نسبت و ثبوت خود
 به عورتی دیگر بخشد روا باشد
 و اگر بعد بخشد رجوع میکند
 یعنی بکود حق رجوع باشد یا نه
 جواب در کتب میگوید

رجوع باشد **سوال** مردی عورت خود را بر سر طلیعه
 و عورت بی زمانی شوهر کرد بر سر نیامد مرد عورت
 و با کینه که توبت او نبود او را طلیعه روا باشد یا نه
 و مرد بزرگ کار شود یا نه **جواب** در وقتای صبری میگویند
 روا باشد و مرد بزرگ کار نشود **سوال** مردی چهار عورت
 دارد علاوه خانه روا باشد یا نه **جواب** روا باشد **سوال**
 و در میان دهها **سوال** اگر مردی دوزخ دارد و هر یک خانه
 علاوه طلیعه شوهر مخیر باشد و اگر نخواهد علاوه
 بدارد یا نه **جواب** در جامع صغیری میگویند شوهر مخیر
 باشد اگر نخواهد یکی بدارد و اگر نخواهد علاوه بدارد
سوال در بیان رضاع **سوال** رضاع چیست **جواب** در کفر میگویند
 میکنند بچه از پستان عورت در وقت مخصوص **سوال**
 مدت رضاع که بچه را شیر حلال است چند سال است
جواب در کفر میگویند مدت رضاع در حق پسر و نیم
 سال است و در حق دختر و سال است بر روایت

سوال صحیح **سوال** عورتی پسری که از پستان خود در مدت رضاع
 در حق او آورد و نمی دانند که شیر نخورده است یا صورت
 نکاح ثابت شود یا نه یعنی آن زن و دختر آتش فیه و نکاح
 آن پسر و زن یا نه **جواب** در کاف میگویند که حرمت ثابت
 شود و سب رضاع کسی که در نکاح و زنیان **سوال** در بیان
 طلاق **سوال** طلاق چیست **جواب** در کفر میگویند دو کونه
 قیدی که ثابت است از روی شرح **سوال** در حق حوره
 چند طلاق است و در حق جاریه چند یعنی بنده را
 چند **جواب** در کفر میگویند حره و اسیر طلاق است و در حق
 جاریه و مطلق است **سوال** مردی دو عورت نکاح
 دارد و صحبت و خلوت هر دو کرده است یکی از زن
 طلاق داد پس و طی کرد یکی از زن و زن مد کوره را
 طلاق بداد و زن واقع شود یا نه **جواب** در قبیله میگویند
 بدو کسی واقع نشود زیرا که یک طلاق حرمان نمیکرد و اند
 و طی را بخلاف سه طلاق **سوال** اگر مردی دعوی میکند

در بیان نکاح
 در بیان طلاق
 در بیان عورت
 در بیان مرد

بر عورت نگاه را و عورت متکبر است بعضی که میان
 ایشان هستند به پرستیدن مرد از آن دام که طلاق گویند
 مرد از آن واقعه طلاق افتاد نکاح باشد **مردی گفت**
 هر چه مرا حلال است بر من حرام است بر عورت او و غیر
 نیت طلاق واقع شود یا نه **مردی** طلاق شود **مردی**
 گفت که حلال عذر بر من حرام است و نیت طلاق ندارد
 طلاق واقع شود یا نه **مردی** در فتاوی نادری میگوید طلاق
 واقع شود بزرگ شایع کبار و کوچک نیت نداشت
 و بزرگ بعضی شایع طلاق واقع نشود **مردی**
 مردی را که او کو دیکت زدن و حبس کردن که طلاق
 گویند پس عورت آنست که در عطف مرسته شود که فلان
 بن فلان زن طلاق طلاق واقع شود یا نه **مردی**
 در فتاوی ظهیری میگوید طلاق واقع نشود زنی که
 کتابت قائم می شود مقام عبادت با اعتبار حاجت
 و اگر حاجت نیست **مردی** اگر عطف بشت بدان اقار

سه طلاق در حال حبس کردند طلاق واقع شود یا نه
مردی در فتاوی سراجی میگوید طلاق واقع نشود
مردی اگر در حال حبس اقار و طلاق گوید و در دل بدارد
 طلاق واقع شود یا نه **مردی** در فتاوی خانی میگوید طلاق
 میگوید و عت **مردی** در بیان خلعت **مردی** چست **مردی** در کفن
 میگوید جدا شدن عورت از نکاح سه طلاق و کو مقابل
 خلعت میبندد طلاق باین افتد **مردی** کثیرن **مردی**
 در مقابل هر خلعت که دو کثیرن مذکور میوه مقابل طلاق
 بخشید طلاق واقع شود یا نه **مردی** در زخم میگوید
 طلاق شود و مهر باطل نشود در انچه مهر حق میوی
 است حق کثیرن نیست **مردی** در بیان ایلا منع کردن
مردی ایلا چست **مردی** در کفن و در فتاوی خانی میگوید
 ایلا منع کردن نفس خود را از دیک شدن عورت
 خود پس کند **مردی** اگر مردی سر کند طلاق خورد
 که یکبار باستکوحه نه زنی بکین نکمن و بعد از بکین کرد

اگر مردی در حال حبس
 طلاق گوید و در دل بدارد
 طلاق واقع نشود

چه لازم آید **در** کفر میگوید که غایب لازم آید **اگر** کفر
میدهد عورت جدا شود و سوگند ماقض شود
اگر مردی عورت خود را گفت فرو ختم من از این **طلاق**
بدل مهر تو و نفقه بمدت نویسن زن **مطلوب** گفت
فرو ختم من مهر خود را و نفقه بمدت طلاق واقع شود
یا نه **در** کفر میگوید و در فتاوی طهیری نیز میگوید
اختلاف است قاضا فتوی برینست که واقع شود **مطلوب**
در بیان عین **در** عین کرا کو **در** کفر میگوید
عین آشتی که رسیدن نتواند سوی عورت غیبه
یعنی غیر بکره و رسیدن عورت بکره و رسیدن
عورت نتواند بسوی غیبه نه اگر از **مطلوب** اگر عورت
میگوید که شوهر خود را در دست ندکوند یدیه یافت **حال**
تفریق شود یا نه **در** کفر میگوید در حال جدا
شود اگر چه نیت طلاق ندارد **مطلوب** اگر مردی عینی
باشد یا خصی کردند و عورت او میخواهد که جدا

شیخ کنند **در** کفر میگوید یک سال مهلت دهند
و تمام مال **در** و در **در** عورت باشد و اگر در **اشا**
مذکور یکی از جهت پیدا شد مصوب نباشد آن
مقدار که در وقت عادت گذشت باشد از سال دیگر
شمار کنند اگر شوهر مذکور در سال و طی کند عورت
جدا شود و اگر یک سال هم و طی نکنند جدا شود و تفریق
اگر چه سه طلاق نکونند **در** اگر مردی گفت که من و طی
کردم و وقت منکرات در وقت قبول مهر را نیست
یا نه **در** کفر میگوید اگر وقت بکر باشد زن غیر باشد
و اگر وقت غیبه باشد قصد بکر داشته شود شوهر پس
سوگند **در** اگر مردی مغلوب یا زن مغلوب کسی
را اختیار تفریق باشد یا نه **در** کفر میگوید هیچکس
را اختیار نباشد **در** در بیان عادت **در** عادت
در کفر میگوید در بصل است **در** اگر مردی زن خود را
بعد و تعول مطلقان نلکه کند عادت چند روز باشد

در کفر میگوید اگر حره باشد - حیض و اگر حیض
 نمی بیند سه ماه و اگر حامله باشد تا وضع حمل و در وقت
 متوفاه از او چهار ماه و ده روز و کذب را در حق
 و اگر حیض نمی بیند یک نیم ماه مثل عدت حره -
 اگر مردی یا عورتی وفای نکرده است سه طلاق گفت
 بغیر عدت اگر شوهر دوم نخواهد باشد یا نه **سوال**
 در بنا بر این میگوید روا باشد زیر پنج در حق او عدت
 عدت نیست **سوال** اگر عورت زیمه مسلمان شد در حق
 او عدت باشد یا نه **جواب** در کفر میگوید به نزدیک امام
 اعظم رضی الله عنه عدت نباشد و نزدیک امام
 یوسف و امام محمد عدت باشد **سوال** اگر عورت
 زیمه در حق زیمه عدت یا نه **جواب** در کفر میگوید
 که عدت باشد **سوال** در بیان نفقه **سوال** نفقه و کسوة
 زن بر شوهر چه مقدار لازم آید **جواب** در کفر میگوید
 مقدار حال او واجب شود **سوال** مردی غایب شد و مال

اجاب

او حاضر است و عورت او بغیر رضا شوهر اندازه قوت خود
 خریدن صفاد و قوت کثیر کان عدم شکاران خرج میکند
 روا باشد یا نه **جواب** در سر اجبی میگویند روا باشد تا آنکه
 پیش قاضی بخیر نکند و قاضی نفقه باری از هر يك معین
 کند تا خرج کند **سوال** نفقه کثیر کان خدمت مستوره
 چند نفقو بدهد **جواب** در سر اجبی میگویند در قضاوی
 ظهیر میگوید اگر عورت حق مستوره باشد و کسوة
 نفقه بدهد **سوال** در مال افریشی پوشیدن و استعمال
 کردن مکروه باشد یا نه **جواب** در پیغمبر میگوید مکروه
 باشد بقول مختار و در صلوة مسعودی میگوید ازین
 افریشی پوشیدن حرام است **سوال** در بیان نظر کردن
 سوری عورت اجنبیه **سوال** مردی عورت اجنبیه را نظر شهوت
 میکند روا باشد یا نه **جواب** در کفر میگوید به یتم اگر نظر
 شهوت میکند روا نباشد بلك حرام است فلما نظر حاکم
 و کواهان و طبیب بر عورت اجنبیه را نظر کردن روا

باشد **سوال** اگر مردی بسری حلال خود خواه زن نسری از سر است
 سر تا قدم نظر شهوت با غیر شهوت میکند و او باشد **سوال**
 باشد یا نه **جواب** در کتب میگوید و او باشد **سوال** اگر مردی عورت
 را دست می مالد و عورت مرد را می مالد تا حرکت شدن مباح
 باشد یا نه **جواب** در ذخیره میگوید مباح باشد بقول امام
 اعظم رضی الله عنه **سوال** اگر مردی این از شهوت نظر کرده
 بسری عورت زمیه که در رحم محرم او را مکروه باشد یا نه
جواب در ذخیره میگوید مکروه باشد **سوال** اگر مردی کنیز
 و او را با مردان مردی نظر میکند او این است از شهوت
 و او باشد یا نه **جواب** در ذخیره میگوید و او باشد **سوال** اگر مردی
 روی و گفت دست عورت اجنبیه نظر کرده و او باشد یا نه
جواب در ذخیره میگوید و او باشد **سوال** مردی بر عورت
 اجنبیه مصاحبه میکند و با دست خود بدست او عورت
 می مالد و او باشد یا نه **جواب** در جامع الکبیری میگوید
 اگر عورت جوان یعنی بر شهوت است روا نیست و اگر عورت

بر است و او باشد همچنین است اگر مرد بر است و این از
 شهوت و عورت جوان است و او باشد **سوال** اگر مردی کنیز
 را بخورد و او را در حرم اسیر کند و او را اسلام عرض نکرد
 و طی کرده بدان کنیز و نظر شهوت کرده و دست
 پواندام مالیدن و او باشد یا نه **جواب** در کتب میگوید
 روا نیست **سوال** اگر عورت کنیز فحش و با مرد
 کنیز با کنیز فحش و مشغول میباشند که در رحم آن
 کنیز فحش فاحش است از آب منی و بگو اگر این است برای بدین
 کنیز که مشغول مذکور قوا هم آیند و او باشد یا نه **جواب**
 در محیط میگوید و او باشد **سوال** کشت ویت لازم شود
 یا نه **جواب** در فتاوی ابوالثمره میگوید اگر مسک
 اول با او گذشته است کشتن روا نیست هر که او را کشتن
 شود **سوال** اگر دیواری بر مردی افتاد و دست بر خصم دیوار
 لازم شود یا نه **جواب** در فتاوی ابوالثمره میگوید اگر
 اهل محلت اعلام کردند خصم دیوار است نکرده اگر برین

یا نه **جواب** در زمان غایت میگویند خوردن روا باشد زیرا آنچه
 ماهی میگویند **جواب** خوردن ماهی خوردن مکروه باشد **جواب**
جواب در سیر الکبیری میگویند مکروه باشد نزد یک امام
 اعظم و حجت الله علیه زیرا آنچه نفقه و استخوان و صلیب مکروه
 است **جواب** در می را برای نفقه مسلمان چیر کند بانه و نفقه
 چند نفر لازم آید **جواب** در غایت الفقه میگویند چیر کند و نفقه
 هفت مسلمان بر ذمی لازم آید یکی پدر و دوم برادر و سوم
 چهارم جدا پنجم ولد صغیر ششم بنت هفتم خواهر **جواب**
 مدت حمل چند سال است **جواب** در کتب میگویند اگر مدت
 حمل و سال است و اقل مدت شش ماه **جواب** حیضات
 چیست **جواب** در کتب میگویند حیضات برورش کردن پنجم
 است **جواب** حق برورش پنجم مذکور اگر باشد **جواب** در کتب
 میگویند حق مادر باشد بعد پدر باشد بعد خواهر
 بعد صلیبی و یطنی باشد بعد حوا بر پدری باشد بعد
 خاله باشد بعد عمه باشد **جواب** حق پنجم برورش ناچند

سال باشد **جواب** در کتب میگویند هفت سال باشد
 مکروه حرام است باز در یک حرام است **جواب** بقول امام
 اعظم و ابویوسف و محمد بن احمد و بقول امام محمد و دیگران
 که است حرام است **جواب** اگر مردی فعلی که آن مکروه است
 و یا چیزی مکروه است میکند مستحق عذاب باشد بانه
جواب در فتاوی میگویند مستحق عذاب نباشد
جواب اگر مکروه را حلال بدانند کافر شود یا نه **جواب** در فتاوی
 معری میگویند کافر نشود زیرا آنچه کراهت مکروه بنقض
 قطع ثابت نشد است **جواب** حکمت چیست که حق تعالی
 پنج نذر را فریضه گردانیده **جواب** بقول قوامت پنج اند یکی
 هول نزع جان دوم ناریکی کو سحرم قائم شدن قیامت
 چهارم هول حساب پنجم هول کد شدن و بصر ابط بر حق
 تعالی هر پنج غماز را بر امت محمد علیه السلام فرض گردانید
 تا ازین حج هول نجات یابند نقل من در اخانی **جواب** و غیر
 بر سر کردن در اوند ز در و نفقه مرد و زن را مکروه باشد بانه

در کتب میگویند هفت سال باشد
 در کتب میگویند مستحق عذاب نباشد
 در کتب میگویند کافر نشود
 در کتب میگویند حکمت چیست که حق تعالی
 در کتب میگویند پنج نذر را فریضه گردانیده
 در کتب میگویند تا ازین حج هول نجات یابند

و میان می مالده بعد فراغ طعام نان نمی خورد و میخورد
مکروه است یا نه **جواب** در ذریع میگوید مکروه باشد **سوال**
شستن دست پس از طعام و بعد از طعام مستحب باشد یا نه
جواب در ذریع میگوید مستحب است بر حکم حدیث و غیر
علیه السلام بشوید بختار **سوال** پاک کردن دست با آب یا با شستن
آمده است یا نه **جواب** در ذریع میگوید پاک کردن دست
سوال اگر مجلس بیدار و حیواناتان نیستند پیش از طعام و
آغاز کنند و یا حیواناتان **سوال** و آب الفاضی میگویند اول طعام
آغاز از حیواناتان کند و بعد از طعام آغاز بپزند **سوال**
پیش از طعام و بعد از طعام شستن بر حیوانات مالده و یا
باشد یا نه **جواب** و آب الفاضی میگویند دست بر حیوانات مالده
و اگر مالده مکروه باشد **سوال** اگر مردی کل میخورد مکروه
باشد یا نه **جواب** در ذریع میگوید مکروه باشد بر حکم
حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم من أكل الذین کلکنا
أکل لحم آدم معنی چنین باشد بنام بر سر و علی السلام

جواب در ذریع میگوید مکروه باشد **سوال** اگر بر سیری طعام
میخورد مکروه باشد یا نه **جواب** با مدین میمان بعد خوردن
طعام مقدار حاجت از جهت موافقت میمان تا بچهار نفر
با صحت اهد که فردا روز بدارد و بعد از حاجت میخورد **سوال**
بعد از سیری درین صورت حرام باشد یا مکروه **جواب**
در ذریع میگوید مکروه باشد **سوال** اگر مردی در نماز امام
امام را در رکعت سیم و دریافت یک رکعت با امام بگذارد
باقی دو رکعت علاوه بگذارد و التبیات یک یک بخواند
و زمان نیز بخواند و همچنین نماز ظهر و عصر و حفتن
اگر یک رکعت با امام پس از باقی با قرات بگذارد و
التبیات بخواند بعد استناد شود امام دو رکعت باقی
یک رکعت اول با قرات دوم بغیر قرات بخواند و التبیات
بخواند و سلام دهد نقل من فتاوی سراجی و غیره
الفقه **سوال** اگر مردی وقت خوردن طعام میانه نان بخورد
و گرانها میگذارد و با طعام کوم است قف می زند یا کار

هر که کل غنای خود پس جانشینی که خورده باشد گوشت پدر او هم علیه السلام
سوال نمک بر نان میدارد مکروه باشد یا نه **جواب** در فتاوی
هر قندی میگوید مکروه باشد زیرا آنچه اهانت نان میشود
سوال معلق کردن خاچنه زیر کاسه داشتن مکروه باشد
یا نه **جواب** در فتاوی هر قندی میگوید مکروه باشد
اگر هوای تابستان میوهائی زیر درختان افتاده و میوه
مق کور و بی نمائی مانند کسی نگه داشت میوه حتی کند اگر انجا
میوه مد کور بقدر حاجت از زیر درخت بغیر از آن خصم
می ستاند و بخورد روا باشد یا نه **جواب** در فتاوی هر قندی
میگوید بآکی نیست فاما میوه اگر زبرد رخت و بر می ماند
و در ری قفط هست غبار از آن برستد و بخورد مکروه و اگر
حرام باشد **سوال** اگر نیکه طعام بخورد مکروه باشد یا نه **جواب**
در فتاوی جنس میگوید بآکی نیست زیرا آنچه بقایای
السلام و در جنگ خبیث نیکه طعام خورده اند فاما اگر نیکه
میکنند مکروه باشد **سوال** اگر مردی را ظالم برای خوردن

طعام میطلبند و آن مرد عفو و ظالم او را مضروب رسانند اگر از
جهت خوف ظالم سرور می خورد و قتل باشد فاما مکروه است
اگر مردی میوه ها هدیه کور سویی پس که صغیر است
مادر و پدر آنچه را خوردند میوه ها حلال باشد یا نه
جواب در واقعات حسامی میگوید حلال باشد **سوال**
اگر مردی چیزی از طعام هدیه کور سویی مردی طالب
کمان آنکه مال او حرام است او را می شایند که قبول کند
هدیه روا باشد یا نه **جواب** در فتاوی خانی میگوید
نشانند که قبول کند بآک حرام است اگر خورد **سوال** استاد
چیزی از جنس خورده را از شاگردان صغیر ستاند
یعنی طلب میکند یا آنکه بچکان جمع خود می آرند برای
معلم میدهند حلال باشد یا نه **جواب** در خلاصه میگوید
حلال باشد **سوال** چون خوردن با برک قبول میباح است
یا حرام **جواب** در ریستان فقه میگوید خوردن میباح است
در آنچه بغیر چون اصل قبول نمی شود و مناسب آن قاضی

حرام الدین مرحوم است **سوال** در نظر چه فرمان میدی نوی
 چکری است از راه شرح حکم چگونه است و اوصاف و صف
 او کدام است **جواب** مباح است یا حلال یا حرام **سوال** اگر مردی
 میان مردمان نشسته است و چند نفر آن مسلمانان نیز
 بر او ایستاده اند چیزی طعام خوردن فی مابین آنها ناروا
 شد در میان آن مردمان تنهها هم مضور و مکروه باشد
 یا نه **جواب** در فتاوی عیون میگوید مکروه نباشد بلکه
 حلال است **سوال** اگر مهمان طعام مضور و بغیر از آن صاحب
 طعام نان و یا نانخورش پیش دیگری اندازد و یا از پیش
 خود کوکان خود را اندازد روا باشد یا نه **سوال** در فتاوی
 عیون میگوید روا باشد و در ستور القضا میگوید
 ما دام که در مناء خصم صریح نباشد حرام است **سوال**
 اگر در آب روان جوئی هوای شده می رود مردی اشیا
 کردن خوب و اگر فتنه کشید نفع گرفتن از آن خوب کی
 را که کشیده است روا باشد یا نه **جواب** در خلاصه میگوید

روا باشد مگر آنکه آن خوب واقعی باشد آن زمان نفع گرفتن
 مکروه باشد **سوال** در طعام خوردن چند چیز حق است
جواب خلاصه میگوید چهار چیز است یکی در جسد حلال دوم
 رضاء حق تعالی بدان طعام شناختن رزق سیوم و روزه
 خدای تعالی دانستن چهارم شکر گفتن بعد از طعام
 خوردن **سوال** در خوردن طعام چند چیز است **جواب**
سوال در خلاصه میگوید چهار چیز است است اول اسم الله
 الرحمن الرحیم گفتن دوم پیاپی شش سیوم و رزق
 خوردن چهارم انگشتان پسیدن **سوال** در خوردن طعام
 چند چیز از آب است **جواب** خلاصه میگوید چهار چیز آب
 است اول طعام پیش خود بخورد و پیش غریبی نخورد
 دوم لقمه نخورد بر دستان سیوم نخاییدن سخت چهارم
 نظر نکردن روی بر دروازه وقت خوردن طعام **سوال**
 اگر یکی طعام یا میوه را روند نمزد کرد بر مردی فرستاد و آن

بغیر از آنکه در وقت نماز هرگاه از غسل جنابت تأخیر کند
تا آنکه شستن یک وقت نماز هرگاه می تواند فریشتگان
از وی دور شوند و دعوت از وی بنالد نعوذ بالله
متها اگر او را اجل رسد مرده شده باشد **سوال** اگر بعد
از قوع و طریقت غسل جنابت بجا آرد پیش از وقت
فوت شدن یک وقت نماز چه ثواب یابد **جواب**
در کفایت الاسلام میگوید ثواب بسیار یابد و یک
سری برای آن شده بتأکید پیغمبر صلی
الله علیه و سلم که در آن کوشک جنب باشد پیغمبر
صلی الله علیه و سلم که هو یا اکر طریقت کند هر بار
غسل جنابت کند زن و هر روز نیز ثواب باشد **سوال**
اگر کافر یا جنب و مسلمان شد غسل واجب شود
یا نه **جواب** واجب باشد **سوال** غسل روز و شب و روز
عید و روز عرفه و ترویج احرام خانه کعبه سنت است
یا نه **جواب** در کفایت الاسلام میگوید روا نباشد زیرا که

بغیر از آنکه در وقت نماز هرگاه از غسل جنابت تأخیر کند
تا آنکه شستن یک وقت نماز هرگاه می تواند فریشتگان
از وی دور شوند و دعوت از وی بنالد نعوذ بالله
متها اگر او را اجل رسد مرده شده باشد **سوال** اگر بعد
از قوع و طریقت غسل جنابت بجا آرد پیش از وقت
فوت شدن یک وقت نماز چه ثواب یابد **جواب**
در کفایت الاسلام میگوید ثواب بسیار یابد و یک
سری برای آن شده بتأکید پیغمبر صلی
الله علیه و سلم که در آن کوشک جنب باشد پیغمبر
صلی الله علیه و سلم که هو یا اکر طریقت کند هر بار
غسل جنابت کند زن و هر روز نیز ثواب باشد **سوال**
اگر کافر یا جنب و مسلمان شد غسل واجب شود
یا نه **جواب** واجب باشد **سوال** غسل روز و شب و روز
عید و روز عرفه و ترویج احرام خانه کعبه سنت است
یا نه **جواب** در کفایت الاسلام میگوید روا نباشد زیرا که

ادرینه غسل کرده و در کار دنیا مشغول شد و وضو چندین کرد
 در نماز هفت ثواب غسل باید بانه **در تقبیر** میگوید
 غسل جمعه نیاید **در آب** و لیکن صفت است **در کفن**
 میگوید سه صفت است اول رنگ دوم مزه سوم بوی
 اگر یک صفت از آب کشت و منو غسل در آن آب روا باشد
 یا نه **در جامع** کبیری میگوید روا نباشد **در میان**
 آب پاک بزرگ درختان افتاد آب متغیر شد و منو کردن
 روا باشد یا نه **در جامع** کبیری میگوید روا نباشد
در جانوری در آب میرد و آنرا خون نیست چنانچه
 زنبور و مگس و عذرب و ماهی و جز آن و اما سبکوفت
 و ریزه شد آب پلید شود یا نه **در جامع** العیون
 میگوید پلید نباشد **در مال** اگر مردی خواب گیرد و از
 دهن او آب جدا شد بجامه رسید آن آب پاک است
 یا نه **در سر** اگر میگوید پاک است اگر چه از دهن
 جنب باشد **در مال** اگر جبیمت ولو درون جاه آمد پاک

شود یا نه **در کفن** میگوید آن مسک را سه قول است قد یک
 امام اعظم ابوحنیفه رضوانه علیه مرده پاک نشود و آب پاک
 ماند چنانچه بود و نزدیک امام محمد رحمه الله علیه مرده
 پاک نشود و آب پاک ماند چنانچه بر سر موی و استخوان
 آدمی مرده و حیوان مرده پاک است و با پلید در جامع قن
 میگوید پاک است اگر چه ری نباشد **در مال** اگر آنچه در موی
 و استخوان در آب افتد پلید باشد یا پاک **در جامع**
 القنون میگوید تا موی و استخوان باشد بعد از آن آب
 استعمال کند **در مال** شتر و یا گوسفند و آب افتاد
 آن آب پاک است یا پلید **در جامع** القنون میگوید اگر
 زود بکشد آب پاک است و اگر نه پلید **در مال** اگر افکند
 کبیر و یا گوسفند خانی و آب افند آب پلید باشد یا نه
در جامع القنون میگوید پاک باشد **در مال** پس خورده
 آدمی مسلم و کافر پس خورده **در مال** و جانوری که گوشت
 او حلال است خواه خاکی خواه دشتی باشد آن است پلید است

در کفن میگوید پاک است پس خورده خورد و نمک
 و شیر و بزرگ یعنی جبهه او پدید و شغال و بوزنه و کوبه دشتی
 و کوبه خانگی پاک است یا بلید است **مسئله** در کفایت الاسلام
 میگوید بلید است **مسئله** پس خورده جثه و زن چشقی
 و نقاس بلید یا پاک است و خورده در آن آب روا
 باشد یا نه **مسئله** در کفایت الاسلام میگوید پاک است
مسئله پس خورده زاع و قلیو از عقاب و کرس و از شا
 و شاهین و جری که دشتی باشد خوردن روا باشد یا نه
مسئله در کفایت الاسلام میگوید پاک است **مسئله** پس خور
 خر و اشتر مکروه است **مسئله** شخصی کرده اسب دستور
 روا باشد یا نه **مسئله** روا باشد زیرا که شخصی کردن بها
 پاینده سرد مانع می باشد **مسئله** خر کشی را بر مادیان
 اسب می شانند روا باشد یا نه **مسئله** در کفن میگوید روا باشد
 زیرا که قیمت است زیاد از قیمت خوراک **مسئله** قیمت
 است **مسئله** اگر مردی خواجه سرای را کار می فرماید

و در خر و میگذارد روا باشد یا نه **مسئله** روا باشد قداما
 کفن میگوید مکروه است **مسئله** در کفایت الاسلام میگوید مکروه باشد
 یا نه **مسئله** در کفایت الاسلام میگوید پاک است اگر در ملک عورت
 هست و ادای باشد قداما پیش آمدن مکروه باشد **مسئله**
 اگر بیده از شهوت ایمن نیست و درون خانه می رود روا
 باشد یا نه **مسئله** در کفایت الاسلام میگوید روا باشد اگر چه در ملک
 عورت است **مسئله** در کفایت الاسلام میگوید روا باشد اگر چه در ملک
 عورت است و وقت حائضت می داند و در میان و بنت
 روا باشد یا نه **مسئله** در کفایت الاسلام میگوید روا باشد
 قداما مکروه باشد بقول مختار **مسئله** اگر بیده مازون
 کسی را مال و جامه موجود است عورت انعام میدهد
 بغیر از آن صاحب روا باشد یا نه **مسئله** مکروه باشد بلکه
 حرام است روا نیست **مسئله** اگر بیده مازون و عورتی
 کند بغیر از آن صاحب و مردمانا طعام طعام میخورد
 روا باشد یا نه **مسئله** در کفن میگوید روا باشد قداما و ظاهر

روایت مکروه است **سوال** اگر عورت حامله نقل کرد و بچه

در شکم است و دانسته می شود که زنده در حق آن عورت

شکم یاره کردن و بچه کشیدن روا باشد یا نه **جواب** در زخیر

میکویند اگر تحقیق بدانند که بچه زنده است از جانب

پهلوی چپ شکم یاره کنند بچه را بیرون آرند **سوال**

اگر مردی عورت بکرا بتو عیاب معنی در فرج رسانید

و زوال یکر نشد و آن عورت را حمل ماند بچه بزرگ شد

و راه نیی باید بایند که بچه بیرون آرند بکاره یار کرد

خوف آشت که هلاک شود مادر بچه درین صورت

بریدن آن بچه را روا باشد یا نه **جواب** در فتاوی ابوالیس

سمرقندی میگوید اگر درون شکم مرده است بریدن آن

بچه را روا باشد و اگر زنده است روا نیست **سوال** بازنده

جانوری باز را با زنی کتاند مکروه یا شد **جواب** در فتاوی

عمیون میگوید روا نباشد فاما اگر بعد از ذبح با زنی

کتاند مکروه نباشد **سوال** اول کسب کدام کرده بود

جواب در زخیره میگوید چون مهتر آدم علیه السلام در دنیا

آمد فرمان مهتر جبرائیل علیه السلام را که از بهشت

دانه گندم مهتر آدم علیه السلام را بده و بیاموز تا زراعت

کند مهتر آدم علیه السلام اول زراعت گندم کاشت و مهتر

جبرائیل علیه السلام آب داد و رویند بخت شد در و کرد

و در حق من انداخت و مالید و آرد کرد بعده نان بخت

سوال اول تجارت که کرد **جواب** در زخیره میگوید مهتر

نوح پیغامبر علیه السلام **سوال** اول جامه که دوخت

جواب در زخیره میگوید مهتر ادریس پیغامبر علیه

السلام دوخت **سوال** بذاری کدام کدام پیغمبر کرد **جواب**

در زخیره میگوید مهتر ابراهیم سحر علیه السلام و هم از آن

قوت خود ساخت **سوال** اول زره که دوخت **جواب** داود

پیغمبر علیه السلام دوخت **سوال** زنبیل که دوخت **جواب**

در زخیره میگوید مهتر سلیمان دوخت قوت خود ساخت

سوال جامه که یافت **جواب** در زخیره میگوید جامه زیمیا

پی پی مزم بهار سالی ستید و مهتر غیسی جامه یافت و قوه خود
همه زن ساخت پس معلوم شد که کسب جامه یافت کسب
اینجا است **سوال** گفتن و شنیدن باز بها در قفل و زدن
دفع روا باشد یا نه **جواب** روا نباشد **سوال** اگر مردی برای
شنویدن خود سرور میگوید و دیگر را نمی شنواند مگر
باشد یا نه **جواب** در زخیره میگوید مگر و نه باشد **سوال**
سوال مزمانی در عروسها و می زنند چنانچه در شب
کار خیر است علامت نکاح دفع می زنند روا باشد یا نه
جواب در زخیره میگوید باکی نیست **سوال** اگر نوعی بازی
است و اگر از سفر در خانه می آید یا روز عید مطرب پیش
در سرور میگوید مگر و نه باشد یا نه **جواب** در زخیره میگوید
مگر و نه نباشد زیرا که رسول گفت علیه السلام روز عید
در خانه بودند و معنی جاریه مطرب و یاد هلیز سرور
میگفتند پس آمد ابو بکر صدیق در خانه حضرت رسالت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و گفتند پیش رسول هر

می شنوید پس معلوم شد بشنوا بیدن اندر یک روز
عید است **سوال** لذت گرفتن از سرور و متقیان از احرام باشد
یا نه **جواب** در زخیره میگوید مگر و نه است بلك حرام است
سوال سلام گرفتن مرکا فرار روا باشد یا نه **جواب** در خلاصه
میگوید روا نباشد مگر آنکه مسلمانی را با کافران تحت
باشد سلام کردن باکی نیست **سوال** اگر در ویش خواهد
بطمع چیزی سلام میگوید **جواب** دادن سلام واجب
نمود یا نه **جواب** در خلاصه میگوید روا نباشد **سوال**
چند محل سلام گفتن روا نیست **جواب** در پنج محل
سلام گویند یکی وقت خواندن قرآن دوم بخت علم
سیوم در حاله یا کنماز تکبیر گفتن چهارم در وقت
خواندن خطبه روز جمعه و هر دو عید پنجم در حمام
وقتی که ستر عورت برهنه باشد و ستر عورت پوشیده
باشد سلام گفتن روا باشد اگر مردی معصیت خود را
کرد **جواب** گفتن مگر و نه باشد یا نه مگر و نه باشد **سوال**

اگر در عورت بیگانه را سلام گفت مکروه باشد یا نه

جواب در سراجی میگوید مکروه باشد فاما اگر عورت

بیر باشد سلام گفت باکی نیست والله اعلم

بالصواب . هـ

یعنی صحیح است که پدر سستی آن آخر دو سورت در دو رکعت

خواندن مکروه نیست هـ اگر کسی در نماز نام خدای تعالی

شنید گفت جل جلاله نماز قیام نشود هـ ترغیب الصلوة

سجده سه در چهارده جای واجب آیه یکی در ترک لفظ تکبیر و ترک قعد اولی

و تا خواندن القیامات و تا آوردن فرض در محلی خود و تا آوردن واجب در محل خود

و تا بلفظ سلام بپایان آمدن و تا خواندن قرات در دو رکعت اولین و تا

خواندن فاتحه و تا خواندن یعنی تکرار کردن و ضم سورت تا کردن و مقدم

تا کردن فاتحه از قرات و تا خواندن و عاء قنوت و بلند خواندن در جماعت

در نماز که بلند خواندن است و اتمسته تا بخواندن در قناتی که اتمسته خواندن است

ناصح المسلمین

اگر امام را در نماز جمع در نماز غیبین سهر سوره او را نشایه که سجده سهو آرد

سوال جنه زن به سینه که مرد را نکاح ایشان حرام است از جهت حرام اند و از جماعتی

چند اند جواب در اقرا تخراق میگوید به است یک زن بهفت زن از جهت شیب

رضاع شیر خوردن و چهار زن از مصابرت و و از جهت حی و یک زن از جهت کفر

و بهفت زن که از جهت نسب حرام اند کدام اند جواب در فتاوی و قرائت اند

میگوید یکی مادر و دو دختر و یک خواهر چهارم نیم پنجم خاله ششم برادرزاده هفتم

خواهرزاده سوال از جهت سبب رضاع که بهفت زن حرام اند کدام اند جواب

مناقب
نعمانی
کتابخانه
مجلس